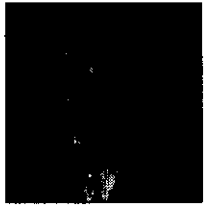




مقاله



حسین یوسفی اشکوری  
بخش سوم

# باوردینی و داوردینی در شناخت وحی و نبوت

نقدی بر آرای دکتر عبدالکریم سروش در باب وحی و نبوت

## نزول و تنزیل

مفهوم دیگر نزول و تنزیل، «وحی» است که در قرآن بارها و در اشکال مختلف آمده است (از جمله در سوره‌های شمر: ۱۹۲، سجده: ۲، زمر: ۱، غافر: ۲، فصلت: ۲، جاثیه: ۲ و...) نزول و تنزیل وحی در چارچوب تفسیر رایج وحی و نبوت معنای روشنی دارد، اما واقعیت این است که در نزول و تنزیل وحی در متافزیک و تحلیل و تفکر دکتر سروش در باب وحی و نبوت - و البته شبستری نیز - نزول و تنزیل وحی معنای محصلی ندارد و حتی می‌توان گفت بی‌معناست و لغو، از این رو آشکارا یا نفی می‌شود و یا تنزیل را از پیامبر به خداوند معقول و مقبول می‌شمارند. روشن است که نزول با مفهوم به نام نازل کننده پیوند پیدا می‌کند و معنای روشنی می‌یابد و تنزیل نیز (با توجه به معنای لغوی آن) با مفهوم بالا به پایین ملازمه دارد و بویژه با مدعای نزول وحی از پایین به بالا معارض می‌افتد. تنزیل وحی و کتاب، یعنی فرو کاستن معانی بلند و انتزاعی مورد اراده و مشیت الهی (عالم امر) در قالب کلمات و زبان و بیان قابل فهم و درک بشری و آن هم در قالب و ساختار زبان عربی قوم عرب و در محدوده زمانی - مکانی معین است، از این رو قطعاً تنزیل و نزول در قلمرو فیزیک و عالم ماده قرار نمی‌گیرد که خلاف تنزیه دانسته شود و یا از رابطه پادشاه و رعیت و یا خطیب و بلندگو یاد شود. (۳۳) انصافاً تعبیراتی چون در یک ارتباط اتحادی بین نبی و خداوند، بالا و پایین و یا گوینده و شنونده معنا ندارد، بیشتر تعبیری شاعرانه و البته ذوقی و عارف‌پسند است و حداقل در چارچوب اصطلاحات و مفاهیم و واژگان قرآنی عصر نزول در باب وحی و نبوت و قرآن قابل قبول نیست.

## نبی و نبوت

اصطلاح دیگر نبی است که در قرآن و در ارتباط با وحی و نبوت و جمع آن «انبیاء» بارها تکرار شده و دکتر سروش نیز از همین اصطلاح با دیده قبول

استفاده می‌کنند. به گفته تمام لغت‌شناسان و مفسران، نبی به معنای آورنده «خبر» است و در ارتباط با نبوت و پیامبران توحیدی، نبی کسی است که خبری و پیامی را از خداوند شنیده یا دریافت کرده و آن را عیناً، بی‌کم و کاست و بینقص و تحریف به دیگران ابلاغ کرده و البته ابلاغ‌شده همان دین است. اگر مدافسان نظریه کلام نبوی بودن قرآن این تعریف را قبول ندارند، بگویند در چارچوب تفکر و قرائت آنان نبی و نبوت چه معنا و مفهوم و جایگاهی پیدا می‌کند و اگر قبول دارند، ناگزیر باید در دعاوی خود تجدید نظر کنند، چرا که به نظر می‌رسد آرای آنان با مفاهیمی چون نازل کننده وحی، نزول و تنزیل وحی،

**توصیفی که دکتر سروش از وحی، نبوت و شخصیت نیرومند و عارف محمد(ص) و نیز ماهیت شعر و شاعری می‌کند و قرآن را محصول کشف و جوشش درون شاعرانه محمد(ص) می‌داند، با همان سخنان منکران عصر نزول یکی می‌نماید، چرا که این همان نسبتی است که خداوند در قرآن پیامبرش را از آن میرا می‌داند و صریحاً می‌گوید سخنان او از خود او یا جن و همزاد او نیست، بلکه از خداوند است**

گیرنده وحی، کلام الهی، قرآن به مثابه خود وحی نه محصول وحی و بالاخره نبوت در فرهنگ سامی، ابراهیمی و قرآنی در تعارض است و حداقل قابل تبیین و تفسیر نیست. مدعیات مبهمی چون تواناسازی خداوند به گفتن این کلمات و یا اعطای نگاه ویژه از سوی خداوند به پیامبر و یا رضایت داشتن خداوند از انشای کلمات نبی (که البته روشن نیست چگونه این تواناسازی یا اعطای نگاه ویژه و یا رضایت خداوند اثبات و آشکار شده است) نیز گره از کار نمی‌گشاید و مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا افزون بر ناسازگاری این تعبیر و دعاوی با مجموعه آیات قرآن و ذاتیات دین باید گفت که در این صورت شاعران و هنرمندان و عارفان سالک و واصل (بویژه صاحب فصوص) نیز مشمول وحی و نبوت خواهند بود و لایذ محصولات فکری و آموزه‌های نظری و عملی آنان نیز نوعی دین و شریعت الهی شمرده خواهد شد.

در این زمینه یکی از محورهای سخن دکتر سروش - و نیز آقای شبستری - طرح مسئله شاعری است، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد ایشان نوعی نسبت این همانی بین شاعری و نبوت برقرار می‌کنند، از این رو آشکارا قرآن در کنار آفرینش‌های دیگر ادبی و هنری و یا متون مذهبی معمول دیگر قرار می‌گیرد. ایشان البته می‌گویند سخن من این است که برای درک پدیده ناآشنای وحی، می‌توانیم از پدیده آشناتر شاعری و به طور کلی خلافت هنری مدد بجویم و آن را بهتر فهم کنیم. این فقط در مقام تصور است. مگر غزالی نگفت برای درک پدیده وحی، می‌توانید از پدیده وسوسه شیطانی مدد بگیرید؟ چرا که ان‌الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» (۳۵) [انعام: ۱۲۱] در مورد این دعوی باید گفت گرچه استفاده از تشبیه و تمثیل و امور دیگر برای تفهیم و فهم امری مجاز و حتی ممدوح است اما در ماتن‌فیه به نظر می‌رسد که مسئله فراتر از تقریب به ذهن است، چرا که تحلیلی که دکتر سروش از وحی و نبوت و

انوار ایران ۸۷ و فروردین ۱۳۸۸

قرآن و نقش فافقه و تمام عیار پیامبر در تکوین قرآن ارائه می دهند و شخصیت او را همه کاره می شناسند و او را هم فاعل می بینند و هم قابل و قرآن را یکسره آینه ذهن محمد (ص) و فرآورده جوشش و جنبش ضمیر محمد و تلاطم دریای دل او می شمارند، علی القاعده محمد (ص) در قامت یک شاعر و حداکثر شاعر عارف، ظاهر خواهد شد و کتاب قرآن در شمار آفرینش های ادبی و هنری قرار خواهد گرفت. در واقع در این تحلیل محمد (ص) یک هنرمند و عارف شوریده بزرگ است که البته کلام او عین کلام خداوند است و مضامین کتاب او نیز مورد رضایت اوست نه بیشتر. اما نکته مهمتر آن است که محمد (ص) را شاعر دانستن و محصول وحی او را شعر و یا در حد شعر شمردن، نه تنها کمکی به تفهیم و تفهم وحی و نبوت نمی کند، بلکه اشکال جدی ایجاد می کند و آن این که نخست محمد (ص) را در حد شاعر تقلیل دادن است و دوم این که این درست همان چیزی است که در عصر نزول قرآن نیز به وسیله منکران گفته شد و قرآن آشکارا آن را نفی کرد. درست است که امروز مسئله شعر و شاعری بسیار عمیق تر و حتی فلسفی تر از گذشته مطرح است و شعر و هنر در واقع جوشیده از ضمیر و باطن متعالی انسان متعالی است، اما نبوت یکسره از جنس دیگر است و مبدأ، محتوا و موضوعیت ویژه دارد. در آغاز اسلام به گزارش قرآن به محمد (ص) گفتند شاعر است (صافات: ۳۶) و با این نسبت بر آن بودند تا منشأ آسمانی، الهی وحی و قرآن را انکار کنند، اما به صراحت آیات قرآن خداوند پا به میدان نزاع می گذارد و تهمت شاعری را (به گفته اقبال) از فرستاده اش می زداید و می گوید «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین» (یس: ۶۹) (و ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته ایم، و سزاوار نیست، این جز اندرز و قرآن مبین نیست). در کنار اتهام شاعری به پیامبر، او را کاهن (طور: ۲۹) و مجنون و یا شاعر مجنون (صافات: ۳۶) نیز می گفتند. ایزوتسو در این زمینه می گوید: «کاهن درست چنین مردی بود که هر لحظه امکان داشت در تصرف یک نیروی فوق طبیعی قرار بگیرد و این شکل الهام شغفاهی شناخته شده بر اعراب مشرک بود. شاعر نیز در اصل چنین بوده است... شاعر جنی داشت... محمد را از این رو متهم به شاعری مجنون می کردند.» (۳۶) بنابراین نسبت شاعری و یا شاعر مجنون به پیامبر، صرفاً به خاطر شعر گفتن و یا دیوانگی نبوده است، بلکه امداد گرفتن از یک جن و یا همزاد و مددکار در امر خلق قرآن مطرح بوده است. توصیفی که دکتر سروش از وحی، نبوت و شخصیت نیرومند و عارف محمد (ص) و نیز ماهیت شعر و شاعری می کند و قرآن را محصول کشف و جوشش درون شاعرانه

**حتی اگر کلمات و آیات قرآن را از محمد (ص) بدانیم، باز به صراحت آیات متعدد آن، پیامبر خود را وفادار و تابع وحی معرفی می کند**

**این که دکتر سروش نبوت را خصلتی عام می داند، این توهم را ایجاد می کند که نبوت امری است عام و کاملاً انسانی و از پایین تعیین می شود و روشن است که چنین تلقی از نبوت یکسره با آموزه های قرآنی و اسلامی در تعارض است**

دکتر سروش



محمد (ص) می داند، با همان سخنان منکران عصر نزول یکی می نماید، چرا که این همان نسبتی است که خداوند در قرآن پیامبرش را از آن مبرا می داند و صریحاً می گوید سخنان او از خود او یا جن و همزاد او نیست، بلکه از خداوند است. حتی اگر قرآن را سخن خود محمد (ص) هم بدانیم، باز قرآن آشکارا نسبت شاعری را دعوی منکران می داند و او را از آن دور می شمارد.

به هر حال دکتر سروش باید توضیح دهند در چارچوب نظریه شان نبی و نبوت و دین چه معنایی پیدا می کند و بویژه تکلیف مسلمانان امروز با وحی نبوی و قرآن و یا نگاه صرفاً تفسیری محمد (ص) به جهان که در کلام او قرآن انعکاس یافته است (۳۷)

چیست و چگونه می توان از آن تجربه شخصی و منحصر به فرد استفاده کرد و یا در آن تجربه شرکت جست. بویژه باید روشن شود که امروز مسلمانان چه تلقی و انتظاری از قرآن، وحی و دین باید داشته باشند، آیا قرآن را کلام و دعوت خدا بدانند که باید از آن پیروی کنند یا آن را کلام نبی که انعکاسی است از قبض و بسط احوال او و فرهنگ زمانه و دانش محدود (و احتمالاً نادرست و اساطیری عصر) آن روزگار؟ این در حالی است که آیات متعدد قرآن محمد (ص) را مخاطب وحی (طه: ۱۱۴، عنکبوت: ۴۵، شوری: ۵۲ و آیات سوره نجم) و مؤمن به وحی (بقره: ۲۸۵) و وفادار و عامل به وحی (زخرف: ۴۳، اعراف: ۲۰۳، احقاف: ۹ و الحاقه: ۴۳-۴۷) معرفی می کند و در قرآن بارها پیامبر صریحاً اعلام می کند من جز پیروی و تبعیت از وحی کاری نمی کنم. اگر وحی و قرآن از آن محمد (ص) است و از پایین به بالا است، پیامبر از چه چیزی تبعیت می کند؟ اصلاً تبعیت در تحلیل دکتر سروش از وحی و قرآن چه معنایی دارد؟ حتی اگر کلمات و آیات قرآن را از محمد (ص) بدانیم، باز به صراحت آیات متعدد آن، پیامبر خود را وفادار و تابع وحی معرفی می کند.

در همین جا باید گفت که به نظر می رسد نظریه دکتر سروش با وحی و نبوت به گونه ای که قرآن از آن سخن می گوید، بسیار فاصله دارد و حتی با آن در تقابل است. براساس تحلیل عرفانی و تفسیر ویژه دکتر سروش، پیامبران می بایست طی سالیانی کم و بیش دراز و با جهد و ممارست بسیار و عبادت و پارسایی مستمر و طی یک پروسه تکاملی تربیتی و معنوی و رشد اخلاقی، ایمانی و انسانی به فاعلیت تمام برسند و با خداوند پیوند اتحادی پیدا کنند و در نهایت، سخن و کلام آنان نیز با اراده، مشیت، کلام و مراد خداوند هم آهنگ و یا یگانه شود. اما در قرآن نه تنها از این دیدگاه نشانی نیست، بلکه برعکس پیامبران را انسان های برگزیده (مصطفی و مجتبی) می داند که مصداق این سخن و کلام مولوی اند: «زان ازلی نور که پرورده اند / در تو زیادت نظری کرده اند». از جمله مواردی که در قرآن بدان اشاره شده و می توان به آن استناد کرد، ماجرای شگفت انگیز بدون پدر زادن عیسی و پس از آن سخن گفتن وی در گهواره است (سوره مریم و از جمله آیات ۲۸ و ۲۹). در این گزارش صریحاً از قول عیسی در گهواره گفته شده است: «ای عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا... چگونه ممکن است یک کودک (احتمالاً چند روزه یا چند ماهه) بتواند در گهواره سخن بگوید و مهمتر از آن صریحاً خود را پیامبری بداند که به وی کتاب داده شده است؟ آیا آن رشد و تعالی و اتحاد وجودی ناشی از مهارت، عبادت و تربیت و معنویت اکتسابی و مقام والای فاعلیت در

بیک، نوزاد قابل تصور و مقبول است؟ این ماجرا و گزارش قرآن از عیسی حتی با نظریه مشهور قابلیت از نبی و فاعلیت از خداوند نیز سازگار نیست تا چه رسد به انتساب فاعلیت و قابلیت به پیامبر و این که پیامبر همه کاره است و همه چیز از درون او می‌جوشد. البته شاید پاسخ این باشد که شریعت صامت است و معنا و مراد واقعی وجود ندارد (۸) و بدین ترتیب هر تفسیری مجاز شمرده می‌شود و یا ممکن است گفته شود این گونه قصص، اسطوره است و تاریخ نیست، اما به هر حال حداقل گزارش قرآن و دلالت‌شناسی الفاظ و مفهوم گزاره‌ها با نظریه مورد بحث قابل جمع نیست. مخصوصاً که دکتر سروش با طرح این مدعا که پیامبر اسلام به گزارش‌های خود در قرآنش باور داشته و آنها را صادق و درست می‌شمرده است (۹) راه تأویل نیز بسته شده است. شاید معقول‌ترین پاسخ این باشد که ماجرای عیسی در شمار اعجاز است، اما در این صورت باز مضمون و پیام آن این است که پیامبری امری بشری و برآمده از درون و محصول ممارست تربیتی نبی نیست بلکه لطیفه الهی و آسمانی است. افزون بر آن، این نظریه به نتیجه شگفتی می‌رسد و آن این که محمد (ص) خود از پیامبران گذشته و از جمله شخصیت و زندگی مسیح چنان اطلاع و درک اساطیری داشته و آن را راست و در واقع واقعت تاریخ می‌دانسته است (همین طور دیگر قصص قرآن مشمول این تحلیل می‌شوند). جای این پرسش هست چنین شخصیتی با این میزان اطلاعات و آگاهی چگونه می‌توانسته هادی مردم باشد؟ (البته بدیهی است که اگر بگویم خداوند یا پیامبر آگاهانه از اساطیر آشنای قوم عرب در آن زمان استفاده کرده تا در بطن و متن آنها حقایق مسلم تربیتی و اخلاقی مورد نظر را به مردم آموزش دهد، اشکال فوق وارد نخواهد بود). از سوی دیگر اگر محمد (ص) به مرحله‌ای رسیده که هم‌افق ذات بسازی شده و کلام او عین کلام خداست و حتی حب و بغض او نیز حب و بغض خداست، چگونه می‌تواند علم او در سطح مردم عادی باشد و دانش او آمیخته با اشتباه و موهومات و اسطوره باشد؟ از اینها گذشته حتی اگر دعوی دکتر سروش را قبول کنیم و قرآن را کلام نبی بدانیم باز جای ایراد باقی است که حتی تلقی پیامبر از پدیده وحی و نبوت با نظر ایشان ناسازگار است، چرا که وی طبق سند قرآن، نبوت را کاملاً الهی می‌دانسته و فاعلیت و حتی قابلیت اکسایبی را در امر نبوت و بعثت مؤثر نمی‌داند. همچنین باید گفت که باور به پیامبری بودا (۱۰) که دکتر سروش بدان باور دارد، با تلقی خود ایشان از نبوت سازگار نیست، چرا که به روایت مشهور بودایی که به خدا (حداقل به گونه‌ای که مسلمانان و موحدان می‌فهمند) اعتقاد نداشته، چگونه می‌تواند به

ارتباط اتحادی یا اتصالی با خداوند رسیده و پیامبر شده و یا به پیامبری برگزیده شده باشد؟ بویژه دکتر سروش در همین گفتار اخیر خود در تفاوت پیامبران با دیگران فرموده است: «... و نفس هر فردی الهی است، اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد، از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. این که آقای سروش نبوت را خصلتی عام می‌داند، این توهین را ایجاد می‌کند که نبوت امری است عام و کاملاً انسانی و از پایین تعیین می‌شود و روشن است که چنین تلقی از نبوت یکسره با آموزه‌های قرآنی و اسلامی در تعارض است.»

### اساساً تصویری که دکتر سروش از شخصیت پیامبران ارائه می‌دهند چندان با واقعیت تاریخ سازگار نیست. ایشان پیامبران را عارف، شاعر، سخنور و انسان هنرمند پرشور، سودازده و شوریده می‌دانند که دغدغه‌رهایی آدمیان داشتند

به هر حال چنان که از قرآن و تواریخ برمی‌آید، پیامبری لطیفه و عطیه‌ای است که یک طرفه است، یعنی به تفسیر قرآن «الله اعلم حیث يجعل رسالته» (انعام: ۱۲۴) این خداوند است که در هر زمان و مکان هر کس را که خواست به پیامبری قوم یا بشریت مبعوث و مأمور می‌کند. در این میان نه آدمیان از معیار انتخاب خداوند آگاهند و نه خود پیامبران در اندیشه پیامبری بودند و سودای پیامبری داشته و نه نقشی در صدور فرامین و یا توصیه‌ها و نوع دعوت‌هایی خود داشتند و نه حق دخالت برای آنان در امور وحیانی و اساس دیانت لحاظ شده بود. اساساً تصویری که دکتر سروش از شخصیت پیامبران ارائه می‌دهند چندان با واقعیت تاریخ سازگار نیست. ایشان پیامبران را عارف، شاعر، سخنور و انسان هنرمند پرشور، سودازده و شوریده می‌دانند که دغدغه‌رهایی آدمیان داشتند. این سیمای یک عارف شاعر و شوریده حال و شیدا و اهل گفتن شطحیات است که در تاریخ کم‌نداشتم، اما هیچ پیامبری به روایت قرآن و تاریخ چنین نبوده و بویژه محمد (ص) چنین نبوده است. او بشر بشیر بود، اما عاقل، آگاه، دانش، متعادل و... که در خطوط اصلی دعوتش مطیع فرامین وحی و خداوند بود و در موارد حکمت عملی

نیز به تشخیص عقلانی روزمره‌اش عمل می‌کرد و تصمیم می‌گرفت. از این رو پیامبران را نه در شمار فیلسوفان می‌آورند و نه در شمار روحانیان و نه در گروه عارفان. آنان انسان بودند و پیامبر با تمام ویژگی‌هایی که قرآن از آن سخن می‌گوید. اصولاً سیمای پیامبران و پیامبر اسلام در آموزه‌های سروش، ریشه در واقعیت تاریخ ندارد، بلکه بیشتر طراحی و ترسیم یک انسان عارف و شیدای مطلوب عرفاست که دوست دارند باشد و البته نیست. گفتنی است که منظور این نیست که پیامبران از عرفان و تجربه باطنی بی‌بهره‌اند، بلکه می‌خواهم بگویم که آنان از نظر تیپولوژی در گروه عارفان نیستند.

در شماره‌های بعد، قرآن، جبریل، سهم خدا و رسول در فرایند وحی و... مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

#### پی‌نوشت‌ها:

۲۴. شاید در تفکر عامیانه و یا به تعبیر دکتر سروش دینداری ارتدوکس، مسئله بالا و پایین و یا ماده و غیرماده و به طور کلی ارتباط خدا و طبیعت و خدا و انسان و طبعاً خدا و نبی معنای مبهم و حتی تفسیری نامعقول و نادرست پیدا کرده، اما حداقل در تفکر اقبال (و نیز شریعتی) چنین تفسیری وجود ندارد. نظریه من مطلق، اقبال و تفسیر جهان با عنوان «من هستم بزرگ» و تقسیم‌بندی اعتباری جهان من متعال و «من متکاتف» (یعنی خدا و ماده)، دیدگاه سنتی و عامیانه را نفی کرده است. در این تفکر «حیات خدا در تجلی اوست» و «تجلی او در طبیعت است» و «طبیعت رفتار خداست»، بنابراین اگر در قرآن و یا در زبان دینی سخن از ماده و معنا، مقدس و نامقدس، فزیک و متافزیک، دنیا و آخرت، بالا و پایین، نزول و تزیل و... گفته می‌شود، کاملاً اعتباری و نمادین و برای تقریب افهام ساده است. به هر حال من در این مقاله از منظر اقبال - شریعتی سخن می‌گویم نه از موضع اسلام و کلام ارتدوکس. در عین حال در همین اندیشه نیز برخی از دعوی دکتر سروش قابل دفاع به نظر نمی‌رسد.

۲۵. اگر غزالی به همین بیان گفته باشد، قطعاً در فهم مسئله دچار اشتباه شده است، زیرا چنان که استعمال واژه وحی در موارد مختلف موضوع در قرآن نشان می‌دهد، وحی از نظر لغت و کاربرد اولیه و عام معنایی خاص دارد و حامل ارزشی مثبت و یا منفی نیست، از این رو به عنوان یک لغت، هم درباره زبور عمل به کار برده شده، هم درباره مادر موسی و هم درباره پیامبران و هم گاه به‌طور کلی درباره پدیده‌ها، بنابراین نیازی ندارد وحی اصطلاحی را وسوسه بدانیم.

۲۶. خدا و انسان در قرآن، صفحات ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲۷. گرچه آقای شبستری است که تأکید بسیاری روی ماهیت تفسیری بودن کلام نبی دارد (البته تفسیر در اینجا به معنای هرمنوتیکی جدید آن است نه تفسیر به معنای سنتی یعنی انکشاف معنا و کشف مراد متکلم)، اما دکتر سروش نیز همین دیدگاه را نمایندگی می‌کند و اصلاً از لوازم و تبعات دیدگاه ایشان همین

است. به دو فراز از سخن ایشان توجه کنید: «محمد رسول الله را می‌نگرم که چون عاشق هنرمندی در تجربه‌ای روحانی سینه‌اش گشاده و چشمان باطنش گشوده و جانش پر از خدا شده است و از آن پس هر چه می‌بیند و هر چه می‌گوید خدایی است. انسان و جهان را (هر چه که هست با هفت یا هفتاد آسمان با چهار عنصر یا صد و چهار عنصر) آمیخته از او روانه به سوی او می‌بیند و لیریز و شادمان از این کشف پیامبرانه، تجربه خود را با دیگران در میان می‌گذارد و مناظیس وار جان‌های شیفته را به سوی خود می‌خواند و در ریاضت تیرگی‌هایشان را می‌شوید.»... دستمایه اصلی او همان جان پاک و زندگی پر آزمون و دل دردمند و خیال هنرمند اوست که جبریل را هم (به زبان دینی) به آستانه عقل او می‌کشاند و او را به رؤیت حقایق واپسین و بازخوانی تجربه‌های زندگی موفق می‌کند. حکایت حیات و جهان را که در چشم او اینسک چهره دیگری یافته‌اند، با مخاطبان در میان می‌گذارد و با بهجت و بلاغت تمام با آنان از کشف‌های تازه‌ای که نصیبش شده سخن می‌گوید...

۲۸- آرای دکتر سروش در این باب را می‌توانید در دو کتاب «قبض و بسط توریک شریعت» و «صراط‌های مستقیم» ببینید، اما برای نمونه به این چند جمله از صراط‌های مستقیم (صفحات ۱۹۲ و ۱۹۴) توجه کنید: «... نه این که به معنای واقعی برسید، چون معنای واقعی وجود ندارد... در عالم متن حقیق به معنای انطباق با نیت

**پیامبر «بشر بشیر» بود، اما عاقل، آگاه، دانا، متعادل و... که در خطوط اصلی دعوتش مطیع فرامین وحی و خداوند بود و در موارد حکمت عملی نیز به تشخیص عقلانی روزمره‌اش عمل می‌کرد و تصمیم‌می‌گرفت**

مؤلف نداریم... بله، یعنی خداوند می‌دانسته است که از چه ابزار و مرکبی استفاده می‌کند و می‌دانسته است که بندگان او بهره‌های متفاوت از آن خواهند برد و لذا باید بگویم همه آنها مراد باری است... در مقام نقد این نظریه نیستیم، اما فقط می‌توان گفت که اگر به دلیل معانی مختلف و محتمل یک واژه و یا گزاره، تمام آن معانی مراد باری بوده است، پس در واقع باری (متکلم) هیچ معنایی را مراد نکرده است، در این صورت حتی سخن گفتن از مراد باری نیز لغو و نادروست خواهد بود. وانگهی اگر قرار است مراد متکلم

معیار صحت و سقم فهم ما نباشد، چرا باید بای مراد باری را به وسط بکشیم و از آن سخن بگویم؟

۲۹- «من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر به زبان زمان خویش سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقتاً به آنچه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم‌عصرش دربارۀ زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است.»

۳۰- دکتر سروش گفته‌اند: «... پیامبرانی داریم که می‌دانند پیامبر هستند و پیامبرانی داریم که نمی‌دانند پیامبرند... و من فکر می‌کنم بودا از زمره پیامبرانی بود که نمی‌دانست پیامبر است.» (نشریه مدرسه، شماره دوم، صفحه ۵۳) البته روشن نیست که چگونه ممکن است کسی پیامبر باشد اما خود نداند که پیامبر است. پیامبری با انگیزش و بعثت همراه است و حتی خود سروش می‌گوید «معلم» را خدا فرستاده است و این بعثت و فرستادن با مأموریت و آگاهی پیامبر از مأموریتش ملازمه دارد. در این صورت چگونه ممکن است پیامبری نه از امر خود آگاه باشد و نه از مأموریت خود چیزی بداند و نه عملاً کاری بکند؟ شنیدنیتر این است که دکتر سروش در گذشته (صراط‌های مستقیم، ص ۱۷۴) گفته است که نام پیامبر برای بودا مناسب نیست، بلکه باید او را مؤسس گفت.



من، اولین سپیده بیدار باغ را  
- آمیخته به خون طراوت -  
در خواب برگ‌های تو دیدم  
من، اولین ترنم مرغان صبح را  
- بیدار روشنایی رویان رودبار -  
در گل فشانی تو شنیدم

(دکتر شفیعی کدکنی)



نشر صمدیه به‌زودی منتشر می‌کند:  
«داستان فریدون و کاوه آهنگر و سرانجام ضحاک»  
نوشته: عزت‌الله معظمی گودرزی